

دکتر مرتضی فلاح*

استاد یارزبان و ادبیات فارسی
دانشگاه یزد

فصلنامه مطالعات شبه قاره

دانشگاه سیستان و بلوچستان

سال دوم، شماره دوم، بهار ۱۳۸۹

(صص ۹۸-۶۷)

جایگاه فرهنگ و زبان فارسی در شبه قاره**چکیده**

ایران و شبه قاره از دیر باز، با هم روابط فرهنگی و زبانی و مذهبی و هنری و بازرگانی و صنعتی گسترده‌ای داشته‌اند. پیشینه‌ی این روابط به دوران مهاجرت آریایی‌ها برمی‌گردد. زمانی که این دو ملت شاخه‌ی هند و ایرانی را تشکیل می‌دادند و زبان و مذهب و نژادی یگانه داشتند. با گذشت زمان که این دو ملت در دو اقلیم جداگانه ساکن شدند، منش‌ها و خلق و خوی آنان نیز دگرگون شد. با این حال مبانی مشترک زبانی و نژادی و فرهنگی آنان، هرگز از هم نگیخت. اسطوره‌ها و انگاشته‌های مشترک ایرانیان و هندوان از همان زمان سامان یافت. با تشکیل حکومت‌های هخامنشی و اشکانی و ساسانی پیوندهای زبانی و فرهنگی میان این دو قوم ادامه یافت که تاریخ نویسان شواهد فراوانی از آن به دست داده‌اند. پس از اسلام این پیوندها فزونی گرفت و به ویژه از زمان غزنویان روبه پیشرفت و فزونی نهاد و زبان فارسی در درازای نزدیک به نُه قرن زبان رسمی امرا و دربارهای پادشاهان هندوستان به شمار می‌آمد. با نفوذ انگلیس در این کشور، اندک اندک زبان انگلیسی جای زبان فارسی را گرفت و این میراث ارزشمند و مشترک دو ملت در زمانی کمتر از یک قرن، رونق خود را از دست داد. در این نوشته به روند تاریخی نفوذ زبان و فرهنگ ایران در شبه قاره باروش تحلیل متون تاریخی می‌پردازیم.

* E-mail: fallah.ma@gmail.co

کلید واژه ها: زبان فارسی، ایران، هندوستان، فرهنگ ایران.

مقدمه

باغها را گرچه دیوار و در است از هواشان راه با یکدیگر است شاید در میان کشورهای گوناگون جهان کمتر کشوری را بتوان سراغ گرفت که از گذشته های دور تا کنون، این همه مورد توجه و اعتنا بوده باشد. بخش عمده ی این توجه البته به دلیل موقعیت سرزمینی و جغرافیایی آن است که از آن به عنوان چارراه جهان یاد می شود. جایگاهی که به آن امکان داده است تا همواره نقش ویژه ای را در مناسبات فرهنگی و اقتصادی و سیاسی جهان عهده دار باشد. ایران همیشه واسطه ی انتقال و جذب فرهنگ ها از خاور به باختر و از باختر به خاور بوده است. چرخش و دگرگونی فرهنگ ها و آیین ها از چین و هند از یک سو و یونان و بیزانس از سوی دیگر و انتقال آن ها به یکدیگر همواره در ایران رخ داده است. ایران پیوسته از شرق و غرب فرهنگ ها را جذب و به سوی دیگر متصرفات خود پخش کرده است.

در این میان تأثیر پذیری و تأثیرگذاری فرهنگ ایران و شبه قاره ی هند بر همدیگر اهمیت ویژه ای دارد. روابط فرهنگی و اقتصادی و دینی و زبانی و سیاسی ایران و شبه قاره ی هند به گذشته های بسیار دور باز می گردد. زمانی که این دو قوم در یک جا ساکن بودند و از آبشخور یک زبان و یک آیین و یک فرهنگ بهره می بردند. از همان زمان تا سده های بسیار بعد که سرزمین هند به دست دولت استعمارگر بریتانیا افتاد، داد و ستدهای زبانی و فرهنگی و سیاسی در میان مردمان این دو سرزمین پیوسته برقرار بود و همواره در اوج. ره آورد آن پیوند دیرینه، در هم تنیدگی و آمیزش زبانی و باورداشت های اسطوره ای و آیینی و عرفانی همسان است که چون شیر و شکر در هم آمیخته اند و جدایی ناپذیر می نمایند.

در این نوشته که به شیوه ی اسنادی و بر مبنی تحلیل پاره ای از شواهد تاریخی و زبانی است می کوشیم تا به فشرده گی به گوشه ای از این پیوند تاریخی و زبانی اشاره کنیم و اوج و فرود آن را نشان دهیم.

زبان فارسی که یکی از یادگاران کهن میراث فرهنگی ایران و شبه قاره ی هند است، در اصل از یک ریشه ی بسیار قدیمی به نام زبان های هند و اروپایی منشعب شده است. زبان اوستایی با سانسکریت (Sanskrit) یعنی زبان وداها که همان زبان باستانی هند است، خویشاوندی و ریشه ی مشترک و نزدیک دارد.

مهاجرت آریاییان در زمان جمشید آغار شد. او به فرمان اورمزد فرمان یافت تا بر روی زمین پادشاهی کند و به افزایش مردم و چارپایان پردازد. قبیله های هند و ایرانی به دلیل کمبود جا و افزایش مردمان و چارپایان در جست و جوی مرتع و چراگاه های تازه از این دوران به سوی سرزمین های گرم تر جنوبی مهاجرت کردند. گروهی به سوی فلات ایران، گروهی به سوی دشت های آسیای صغیر و گروه دیگر به سوی سرزمین های گرم و فراخ هند و پاکستان رهسپار گشتند. (فره وشی، ۱۳۷۰: ۶۰۵) و در این سرزمین ها ساکن شدند. این کوچ ها و مهاجرت ها چندین بار و به صورت چندین موج پیاپی رخ داد. پس از این مهاجرت «مشترکات نژادی و فرهنگی میان این دو گروه (ایرانیان و هندیان) هرگز گسسته نشد. مردم دوران باستان سرزمین ایران با مردمان دوران باستان سرزمین هند، همبستگی های بسیار داشتند. این موضوع به خصوص در زبان، اسطوره ها و مسائل مربوط به آیین های آنها دیده می شود که گویای همزیستی طولانی ایرانیان و هندوان آریایی نژاد است.» (آموزگار، ۱۳۷۴: ۴۸) پس از آن که اقوام آریایی به سوی ایران و هندوستان آمدند، شاخه ی هندی آن در شمال هند اقامت کردند و زبانی در میان آنها رواج یافت که همان زبان سانسکریت باستان است. به مرور و پس از گذشت صدها سال این زبان در میان طبقه ی گزیده و خاص هند رواج یافت و زبان عامه ی مردم، به نام پاراکریت، از آن اشتقاق پیدا کرد.

کهن ترین متن مقدس هندوان وداهاست که پیشینه ی آن دست کم به ۱۵۰۰سال پیش از میلاد می رسد. تاریخ نگارش این کتاب از آثار مکتوب یونانی و متون مقدس دین یهودی هم دیرینگی بیشتری دارد؛ اما این کتاب با اوستا شباهت فوق العاده نزدیکی دارد و حتی قرابت آن با اوستا از دیگر متون باز مانده به زبان سانسکریت هم نزدیکتر است. (نهر، ۱۳۶۱: ۱۲۸) زبان سانسکریت و اوستا از یک منشأ اصلی سرچشمه گرفته اند. زبان سانسکریت زبان دینی وداها ی هند و زبان اوستا زبان دینی ایرانیان باستان از نظر واژگان و آواها و ساخت صرفی و نحوی، نزدیکی و همسانی شگفتی با هم دارند. «وزن و سبک عمومی شعر [در آن ها] به قدری نزدیک است که با استفاده از قوانین آوایی می توان قطعات اوستایی را لفظ به لفظ به متن ودایی تبدیل کرد. در دو متن اوستا و ریگ ودا هم اصطلاحات بی شمار همانندی را می بینیم که در هر دو مکتب فکری به یک معنی و از یک ریشه اند.» (جلالی نایینی، ۱۳۶۵: ۷۳۰) علاوه بر مشابهت های زبانی گسترده، اسامی خدایان و اساطیر ایران در ریگ ودا و اوستا بسیار به هم نزدیک یا همسان است. چون میترای (Mitra) ریگ ودا که همان میسرای اوستاست. یا اسطوره ی یم (Yama) ریگ ودا که در اوستا یم (Yima) آمده است و سپس در فارسی نوین به جم (Jam) تبدیل شده است. یا اعتقاد به دیو که در ودا دئو (Deva) و در اوستا دئو (Daeva) آمده است. بسیاری دیگر از چنین بن مایه های مشترک اساطیری و دینی را در این دو اثر باستانی می توان نشان داد. (همان: ۷۳۱) علاوه بر این میان طرح ها و نقش ها و شهرهای آن زمان شباهت های نمایانی به چشم می خورد و قرائن مُسَلَمی وجود دارد که میان ایران و هند در دوران پیش از هخامنشی نیز تماس هایی بین این دو سرزمین کهن وجود داشته است. (نهر، ۱۳۷۱: ۲۴۸)

نام هندوستان در اوستا هم بارها آمده است. در وندیداد، فرگرد اول، به شرح سرزمین پنجاب پرداخته است. در این کتاب از شانزده محل بسیار خوش بحث شده است که پانزدهمین بخش آن جزو هیپته هیندو (Hepta Hindu) است که از خاور هند به سوی باختر امتداد دارد. این هیپته هیندو، سرزمین حوزه ی رودخانه ای است که در اوستا راجع به پنجاب و سند نام برده شده است. (وندیداد، ۱۳۷۶: ۱۹۶ و ۱۹۷) کتاب ریگ ودا نیز به

ایران اشاراتی دارد و در آن کتاب ایرانیان نخست به نام « پَرشوه » (Parshava) و بعد پَرشیکهه (Prshikha) خوانده شده اند و «پرتیهو پَرشوه» (Prithu-Parshava) مذکور در ریگ ودا، ظاهراً پارت ها و پارس ها هستند. (جلالی نایینی، ۱۳۶۵: ۷۳۰) پانزدهمین جا و روستا ها که من، اهورا مزدا، بهترین بیافریدم، هفت هند است، هپته هندو، در آنجا اهریمن پرگزند به ستیزه، دشمنان ناهنگام و گرمای ناهنگام پدید آورد. (پورداوود، ۱۳۴۲: ۱۹. نیز نک: و ندیداد: ۱۹۶ و ۱۹۷) هم چنان که نام هند در اوستا آمده است و توصیفات از شمال هند در آن وجود دارد « در ریگ ودا نیز به ایران اشاراتی شده است. ایرانی ها در این کتاب پارشاواها و بعدها پاراسیکا ها نامیده شده اند، که کلمه ی جدید پارسی از همین کلمات مشتق گشته است. پارتی ها به نام پارتاواها مورد اشاره واقع شده اند.» (نهر، ۱۳۶۱: ۲۴۸) بعد از تشکیل حکومت در ایران و از دوره ی هخامنشیان، کورش بزرگ، سرزمین های بلخ، افغانستان، پنجاب و سند را فتح کرد که باعث پیوند فرهنگی و اقتصادی و سیاسی میان ایران و هندوستان شد. دیاکانف به نقل از سنگ نوشته ی بیستون (بین سالهای ۵۲۱ تا ۵۱۹ ق.م) از هندوستان به عنوان بیستمین ساتراپ دولت هخامنشی یاد می کند که شامل دره ی رود سند و پنجاب بود. او میزان خراج آن ایالت را ۳۰۰ تالانت گرد طلا نوشته است. (دیاکانف، ۱۳۷۱: ۳۱۹) گیرشمن قدیمی ترین خط در هندوستان را بر گرفته از خط دیوانی هخامنشی می داند و هنر سلسله ی موریای هند را مقتبس از هنر شاهان هخامنشی ارزیابی می کند. (گیرشمن، ۱۳۸۳: ۴۲۳) « داریوش نیز در سال ۵۱۲ ق.م. به فکر تسخیر پنجاب و سند افتاد ... باری داریوش پس از تسخیر پنجاب و سند به ایران بازگشت. این لشکر کشی در آن روزگار آن قدر مهم تلقی شد که مبدأ تاریخ قدیم کشور هند گردید.» (مشکور، ۱۳۵۶: ۳۳) در همین دوره یعنی قرن ششم پیش از میلاد که داریوش نواحی شمال هند و ایالت سند و پنجاب غربی را تصرف می کند، در تاریخ هند عصری آغاز می شود که آن را دوران زردشتی هند می نامند و آیین زردشت در آن جا رواج می گیرد. استان هندی امپراتوری داریوش از تمام نواحی دیگر کشورش ثروتمند تر و پر جمعیت تر بوده است و تماس های مستقیم و تبادلات فرهنگی میان آنان روبه افزایش. (نهر، ۱۳۶۱: ۲۴۹) آثار تاریخی مهمی که در میانه ی سال های ۱۸۹۶ تا ۱۳۱۲ م. در بیهار هند « از زیر خاک

بیرون آمده نشانگر تأثیر هنر و صنعت ایران در زمان پادشاهی هخامنشیان در هند است. در شهر قدیمی پاتلی پوتر (Patali-Putra) که بعد از آن شهر پتتا (Patna) در همان جا احداث گردیده است، دو تالار بزرگ به اسلوب و طرح تالارهای دوره ی هخامنشی، یکی دارای یکصد ستون و دیگری دارای هشتاد ستون با بقایای ستون های صیقل شده ی سنگ یکپارچه از زیر خاک بیرون آمده است و نشان می دهد که هنرمندان و صنعتگران ایرانی دوره ی هخامنشی، صنعتگران هندی را تعلیم داده اند و در سرزمین هند به سبک و رسم و تقلید زمان هخامنشی در ایران، این قصور با تغییرات جزئی و ذوق و سلیقه هندی ساخته و پرداخته شده است.» (جلالی نایینی، ۱۳۶۵: ۷۳۳ نیز، نک: وحیدی مازندرانی، ۱۳۶۵/۱: ۲۰۹)

وصف این کاخ ها در کتاب معروف هندوان یعنی مهابهارات هم آمده است.

در همین دوره، روابط تجاری و اقتصادی نیز بین دو کشور برقرار بود. جنگ ابزارهای فراوانی از هند به ایران می آمد. در شاهنامه ی فردوسی از دوره ی پیشدادیان و کیانیان، صدها بار از جنگ ابزارهایی سخن به میان آمده است که ساخت هندوستان بوده اند. از جمله ی آنهاست: تیغ هندی، شمشیر هندی، خنجر هندی، نیزه ی هندی، درای هندی، خود هندی، چتر هندی، جامه ی هندی و از وسایل دیگری چون زیج هندی، عود هندی و جز آن ها نیز سخن رفته است. علاوه بر این ها، هردوت به لشکریان هندی در زمان حکومت خشایار شاه اشاره می کند که جامه های کتانی بر تن داشتند و کمان ها و تیرهایی از نی با پیکانی سنگی با خود حمل می کردند و برعرآده هایی سوار بودند که گورخر به آن می بستند. (مشکور، ۱۳۶۷: ۲۱۷) پس از هجوم اسکندر، ایران تا چند قرن زیر نفوذ یونانیان بود. در این دوران پیوندهای ایران و هند ادامه داشت. آثار معماری معروف آشوکا در هند تحت تأثیر معماری پرسپولیس ساخته شده است و هنرهای یونانی _ بودایی که در شمال غربی هندو افغانستان یافت می شود، از تأثیر هنر معماری ایران تهی نیست (نهر، ۱۳۶۱/۱: ۲۴۹).

در دوران اشکانی ارتباط چندانى بین هندوایران برقرار نبود؛ زیرا پارتیان بیشترین تلاش خود را در بیرون راندن سلوکیان به کار بردند و توجهی به شبه قاره نداشتند و البته وجود سکاهاى شمالی که در اثر تهاجم اقوام «یوئه . چی» به سرزمین های جنوبی تر یعنی سیستان و

حوزه ی پنجاب و سند کشانده بود، مورد دل مشغولی پارتیان بود تا دیگر به سرزمین شبه قاره نیندیشند؛ اما مهرداد اول یک بار در اثر ضعف دولت باختر به سرزمین های سند و هیداسپ (جیم) یورش برد و ساتراپ های پاروپا میزاد و آراخوزیا و زرنک را گشود؛ اما تهاجم سکاها به قسمت های شرقی دولت اشکانی باعث بازگشت مهرداد شد و کار او بی نتیجه ماند. سکاها در سده ی اول میلادی موفق به تشکیل چندین سلسله در شرق ایران و شمال غربی هند گردیدند :



جنگ حران بین پارتیان و رومیان

«سکاها در هند، به ویژه "هند و سیتی" های تحت حکومت مائواس و خاندان آرس در دره سند، به طور مستمر بر زمین هایی که از زمان مناندر تحت تسلط هند و یونانی ها بود، متصرف شدند. (شهمیر زادی، ۱۳۴۷/۲: ۶۲) سلسله هند و سکایی که بین ۷۲ تا ۵۰ پیش از میلاد در ناحیه ای به نام کی پین (kipin) در حوضه ی رود ارغنداب و سفلا ی سند در نزدیکی کابل حکومت داشتند، به یونانی «هند و سیتی» (Indocytha) شهرت داشتند و پس از هندو- سکایی ها یا همان هندو- پارتی ها، پهلواها (pahlava) که از اختلاط پارت ها و سکاها بودند، قدرت را به دست گرفتند و جانشین سکاها در ایالت سند شدند که باخود گوشه هایی از فرهنگ و تمدن هلنی را وارد این سرزمین کردند. (همان: ۲۶۶)

پارت ها خود به شاخه های چندی تقسیم می شدند و هفت خاندان که در رأس نجیای پارت جای داشتند، از همه معروف تر بودند. یکی از آن ها سورناها (سورن) بودند. دکتر عبدالحسین زرین کوب از آنان به عنوان خاندان «سورنا» یاد کرده و می نویسد: «آن خاندان در آن سوی مرزهای هند، قدرتش بسط یافته و دولتی اشکانی سکایی را به وجود آوردند. از جمله ی نام آوران این خاندان در این دوره «گندفر» (وینده فرن) را باید یاد کرد که در نیمه ی نخست قرن اول میلادی (۱۱۹-۱۴۸م). قلمرو وی در آن سوی سند تا پنجاب و پیشاور وسعت داشت و بعضی محققان رستم، قهرمان حماسی، را با او تطبیق کرده اند.» (زرین کوب، ۱۳۷۶/۱: ۱۶۵) تصویری از روابط این هفت خاندان یا تاجداران کوچک که هم پیمان شاه پارت بودند در ویس و رامین فخرالدین اسعد گرگانی می توان یافت. داستانی که به نظر اکثر محققان داستانی اشکانی پارتی است.

در دوره ی ساسانیان پیوندهای اقتصادی و فرهنگی بین دو سرزمین افزایش یافت. کوشانی ها «نخستین کسانی از شبه قاره ی هند و پاکستان بودند که با مردم ایران ارتباط سیاسی بیشتری برقرار ساختند و زبان پارسی را در سده ی یکم یا دوم پس از میلاد در سرزمین شبه قاره ی هند و پاکستان رواج دادند.» (طباطبایی، ۱۹۶۶م. ۴۰: ۴۰) با استناد به شاهنامه ی فردوسی در دوره ی پادشاهی بهرام گور ساسانی، روابط بین ایران و شاه هند به نام شنگل بر قرار بوده است. شنگل دختر خود را با نام سپینود به بهرام می دهد و به درخواست بهرام ده هزار لولی را به ایران می فرستد تا رامشگری و نوازندگی رادر ایران رواج دهند و مردمان را شادمان دارند. (فردوسی، ۱۳۷۸: ۵۴۱-۵۵۱) از روابط فرهنگی ایران و هند در دوره ی خسرو پرویز با پادشاه هند، می توان به وجود آثار باستانی به جا مانده در دکن اشاره کرد. محمود تفضلی در پانویس کتاب کشف هند، نوشته ی جواهر لعل نهرو می نویسد: برجسته ترین نقش هایی که در هند از زمان ساسانیان به جا مانده نقش هایی است در غارهای معروف «اجانتا» که مربوط به اوایل قرن هفتم میلادی است. در سقف این غارها، تصویر پادشاهان به نام «پولاکسین دوم» که هیأت سفارت اعزامی دربار خسرو پرویز را به حضور می پذیرد. نشان داده شده است جامه ها و اسلحه و زینت آلات

و چهره و اندام ایرانیان در آن نقش ها به خوبی مشهود است. این نقش در دکن در جنوب هند است ...» (نهر، ۱/۱۳۶۱: ۲۳۶)



غارهای آجانتا

گیرشمن در بخش مربوط به هنر، ادبیات و علوم در عصر ساسانیان پس از شرح چگونگی رواج و پیشرفت آن و تلاش برای تبلیغ هنروادیان در دوره ی ساسانی، چگونگی پیوند میان آیین بودایی را در تماس با آیین مزدیسنی توضیح می دهد و می نویسد: «به نظر می رسد آیین بودایی در تماس با مزدیسنی، اصل دوگانگی (ثنویت) را در ستیزه ی بین خیرکه در بودائی منفرد تجسم یافته بود و سپاه شرکه تحت قیادت مارا Mara بود، پذیرفته باشد. دانشمندان مایلند که در متریای (Maitreya) بوداییان، اثر خدای منجی مزدیسنی یعنی مهر (میترا) را ببینند» (گیرشمن، ۱۳۵۷: ۴۱۷). قدیمیترین کتاب که در زبان پارسی از نویسندگان هند شناخته شده است، ترجمه ی فارسی رساله ای است به نام «زهر» به قلم چاندرا گوپته. وی این کتاب را به سال (۲۹۳ - ۳۲۲ ق.م.) هنگامی که وزیر اعظم چاناکیا (chanakya) یا کانتیلیا (kantilya) بود، تألیف کرد. (محمد باقر: ۲۹۷)

در زمان ساسانیان کتاب هایی از هندی به پهلوی ترجمه شد که مهم ترین آنها کتاب کلیله و دمنه است. کتابی که در زمان انوشروان و توسط برزویه ی طبیب از زبان سانسکریت به پهلوی برگردانده شد و چون نوبت به کسری نوشیروان رسید ... مثال داد تا آن را به حیلت ها از دیار هند به ممالک پارس آوردند و از زبان سانسکریت، به زبان پهلوی

ترجمه کردند. ابن مَقَفَّع این کتاب را در قرن دوم هجری از پهلوی به عربی برگرداند و در قرن هفتم توسط نصرالله منشی از عربی به فارسی ترجمه شد. (نصرالله منشی، ۱۳۶۷: ۲۸-۴۳)



کتاب کلیله و دمنه

کتاب دیگری که می توان از آن یاد کرد «بلوهر و بوذاسف» است که نخست به پهلوی و سپس به سُرّیانی ترجمه شد. این کتاب سرگذشت سیدارته شاهزاده ی هندی است که بعدها احوالش دگرگون می شود و به بودا شهرت می یابد. بودا و کورش تقریباً معاصر و همزمان بوده اند و سرگذشت و داستان وی وی باید قرن ها قبل از روی کار آمدن ساسانیان، در میان مردم ایران رواج داشته باشد. کتاب هزار افسون یا هزار افسان که بعدها در دوره ی خلافت بنی عباس با تغییرات و افزایش هایی به نام الف لیله لیله یا هزار و یک شب معروف می شود گویا اصلی هندی داشته است و در زمان ساسانیان از سانسکریت به پهلوی برگردانده شده است. سند باد نامه نیز از جمله کتابهایی است همسان کلیله و دمنه که در زمان ساسانسان از سانسکریت به پهلوی ترجمه شده است.

بنا به یک روایت باستانی که در کتاب «مادیگان چترنگ» آمده است، ایرانیان بازی شطرنج را نخست بار از هندیان فراگرفتند. فردوسی توسی نیز به این موضوع در شاهنامه

خویش اشاره کرده است. او داستان «در نهادن شطرنج» را در دوره ی پادشاهی انوشیروان با شرح و تفصیل بسیار آورده است و نشان داده است که چگونه «رای» هند، شطرنج را به ایران فرستاد و پرداخت باژ و ساو سرزمین هند را منوط به رمز گشایی و حل آن توسط موبدان و درباریان و خردمندان ایران دانست. کاری که همه ی موبدان و بخردان از رمزگشایی آن در ماندند؛ اما سرانجام بزرگ مهر وزیر، راز و رمز آن را دریافت و به فرستادگان شاه هند باز نمود. بزرگمهر در مقابل این کار، بازی نرد را ابداع کرد و به همراه گروهی از درباریان به هند رفت و آن را به رای هند عرضه داشت تا برهمنان و بخردان هند، راز و رمز آن را بگشایند؛ اما در فرجام آن ها در این کار درماندند و پذیرفتند چون گذشته همان باژ و ساو را به انوشیروان بپردازند. (فردوسی، ۱۳۷۸: ۶۰۳-۶۰۶) مانویان ایران نیز در دوره ی ساسانی نقش مهمی در گسترش فرهنگ و زبان ایران در هند داشته اند. خود مانی نیز در زمان حکومت اردشیر اول سفری به هند کرده و مردم را به دین خویش فراخوانده است و چون خیر مرگ اردشیر و جلوس شاهپور را شنیده، به ایران باز گشته و در خوزستان به حضور شاهپور بار یافته است. (کریستین سن، ۱۳۶۷: ۲۰۶) پس از اعدام مانی و قتل عام همراهان وی که همزمان با سلطنت بهرام اول ساسانی بود، عده ی زیادی از هواخواهان او از بیم جان راه شبه قاره ی هند و پاکستان را در پیش گرفتند و به آن نواحی روی آوردند و در ترویج دین و فرهنگ ایرانی در آن مناطق نقش درخوری ایفا کردند. مدارک قابل ملاحظه ای از آثار مانوی در تورفان به دست آمده است که این تأثیر را نشان می دهد. در ارتباط با روابط فرهنگی و اقتصادی دولت «گوپتاها» با دولت ایران در عصر ساسانی، گیرشمن می نویسد: «ایران مدت چند قرن روابطی بسیار نیکو با دولت هندی یعنی دولت گوپتا Gupta داشت. دولت مزبور عاقبت وحدت ملی ایجاد کرد و دوره ی نهضتی در هندوستان پدید آورد. ایران برای این دولت، نقش میانجی و عامل انتقال افکار هندهای غربی را داشت و به وسیله ی وی این امور داخل کشور مجاور گردید. در مدت این «دوره ی طلایی» تمدن هندی به سبب دوستی و مبادلات اقتصادی و فرهنگی که بین دو دولت مذکور وجود داشت، توانست به منابع غربی دست یابد و از آن در علوم پزشکی، نجوم، هندسه و منطق استفاده کند و در این موارد لاقط در بخشی از آن ها،

مدیون ایران می باشد.» (گیرشمن ۱۳۸۳: ۴۱۸) جواهر لعل نهرو در کتاب خویش «کشف هند» در باره ی نفوذ ژرف و گسترده ی فرهنگ ایران در هندوستان می گوید: «در میان مردمان و نژادهای بسیار که با زندگی و فرهنگ هند تماس پیدا کرده اند و در آن نفوذ داشته اند، قدیمی ترین و مداوم ترینشان ایرانی ها بوده اند. در واقع روابط میان آن ها حتی پیش از آغاز تمدن هند و آریایی بوده است؛ زیرا قبایل هند و آریایی و ایرانیان باستان، هر دو از یک اصل و نسب مشترک جدا شده اند و راه های جداگانه ای برای خود در پیش گرفتند.» (نهرو، ۱/۱۳۶۱: ۲۴۶ و ۲۴۷) با ورود اسلام به ایران تعداد زیادی از زرتشتیان ایران به هند، به ویژه در شهرهای جنوب آن کشور از جمله به بمبئی و دکن مهاجرت کردند و فرهنگ ایرانی و زبان پهلوی را با خود به آن سرزمین بردند و تا امروز هم هنوز در میان نوادگان آن مهاجران، می توان کسانی آشنا به زبان پهلوی یافت. بسیاری از کتاب های پهلوی که از آغاز قرن چهاردهم هجری شمسی به فارسی ترجمه شد، از راه فراگیری زبان پهلوی در هند امکان پذیر شد. از جمله کسانی که در راه فراگیری این زبان کوشیدند و متن های پهلوی و اوستایی را به زبان فارسی ترجمه کردند، باید از ابراهیم پورداود و صادق هدایت یاد کرد.

علاوه بر این، هنوز سده ی اول هجری پایان نیافته بود که مسلمانان از دو معبر، یکی از ساحل مالابار و دیگری از راه دره ی سند، وارد هندوستان شدند و این دو نقطه به منزله ی سر پللی بود که در خاک هندوستان به دست آوردند و زبان فارسی را با خود به آن سرزمین سوغات بردند. (جلالی نایینی، ۲/۱۳۶۵: ۷۳۵) بیشتر سپاهیان محمد قاسم ثقفی که از جانب حجاج بن یوسف ثقفی، مأمور فتح دره ی سند شدند، از نواحی استان فارس و بنادر خلیج فارس جمع آوری شده بودند. زبان فارسی، زبان مادری ایشان بود. این سربازان نخستین دسته ای به شمار می روند که پس از اسلام بذر زبان فارسی و فرهنگ ایرانی را در حوزه ی سند کاشتند و آن را آبیاری کردند. همچنین غالب بازرگانان مسلمانان که در سواحل مالابار پیاده شدند، به زبان و ادب فارسی و تازی آشنایی داشتند و... ناقل زبان فارسی شناخته می شوند. (همان: ۷۳۸)

یعقوب لیث صفاری که وی را احیاگر زبان فارسی می‌شمارند، از جمله کسانی به شمار می‌آید که با گشودن کابل راه را برای گسترش زبان فارسی و تمدن ایرانی به سوی دروازه‌های هند و نقاط کوهستانی آن اقلیم گشود و راه پیشرفت این زبان را در مناطق کوهستانی هموار کرد. سامانیان که در ادب دوستی و مهر ورزی به زبان دری شهره‌ی آفاقند، همان راه یعقوب را ادامه دادند. آن‌ها علاوه بر ترویج فرهنگ و زبان فارسی در ماوراءالنهر و ترکستان در مناطق دیگر از جمله در کابل و دروازه‌های هند ازهیچ کوششی فروگذار نکردند؛ اما آغاز گسترده‌ی روی و رواج زبان فارسی در شبه‌قاره‌ی هند، به دوران غزنوی باز می‌گردد. باتسخیر هند توسط محمود غزنوی، در سال ۳۹۲ هـ.ق. و حکمرانی فرمانروایان ایرانی یا فارسی‌زبان بر این سرزمین، زبان فارسی نیز با گستردگی هرچه تمام به این شبه‌قاره راه یافت و کم‌کم به یکی از زبان‌های مهم هند تبدیل شد. محمود نخست پیشاور را گشود و تا پنجاب پیش رفت و تا سال ۴۲۱ هـ.ق. بیش از شانزده بار به این سرزمین لشکر کشید و قسمت اعظم شمال غربی هند از کشمیر گرفته تا متهورا و مولتان و گجرات و اجمیر و کاتھیاوار و شهر و معبد سومنات و جز آنها را به باد غارت و نابودی داد و ویرانی‌های گسترده‌ای بر جای نهاد؛ اما باعث گسترش زبان فارسی در این مناطق شد. (همان: ۷۳۹) از سده‌ی پنجم هجری به بعد، برخی از دانشوران ایران به هند رفتند و سخت از فرهنگ و فلسفه و هنر هند تأثیر گرفتند و کتاب‌هایی فراهم آوردند که با گذشت قرن‌ها هنوز تازگی و طراوت خود را از دست نداده است. از جمله‌ی آن‌هاست کتاب بسیار مشهور و معروف «تحقیق ماللهند» ابوریحان بیرونی. کتابی که وی آن را در سال ۴۲۱ هـ.ق. نوشته است. این کتاب نتیجه‌ی سفر یا سفرهایی است که ابوریحان به آن سرزمین داشته است. بیرونی نه تنها مُعرفِ فلسفه و آداب و سنن و تمدن هند به شمار می‌آید، بلکه از وی به عنوان معلم تاریخ‌نگاری هندوستان نیز یاد می‌شود. (همان: ۷۴۱) پیامد مهاجرت گسترده‌ی دانشمندان و اهل فکر و فرهنگ و ادب به دربار مسلمانان هند آن شد که در سده‌ی ششم هجری، لاهور به پایگاهی برای گسترش و نشر ادب فارسی تبدیل شد. ابوالفرج رونی و مسعود سعد سلمان از جمله‌ی آنانند که در

همین شهر بالیدند. مسعود کسی است که در نظم و نثر فارسی، تنها خویشتن را سزاوار افتخار و برتری می داند.

به نظم و نثر کسی را گر افتخار سزاست مرا سزاست که امروز نظم و نثر مراست

(مسعود سعد، ۱۳۷۴: ۷۱)

در همین دوره است که ابوالمعالی نصرالله منشی که در دربار بهرام شاه غزنوی می زیست، کتاب کلیه ودمنه را از زبان تازی به زبان پارسی برگرداند و نثر موزون و سخته ی فارسی را به اوج پختگی خویش رساند. نصرالله منشی خود در سبب ترجمه ی کتاب می گوید که: «چون رغبت مردمان از مطالعت کتب تازی قاصر گشته است و آن حکم و مواعظ مهجور مانده بود، بل که مدروس شده، بر خاطر گذشت که آن را ترجمه کرده آید و در بسط سخن و بسط اشارات آن اشباعی رود.» (نصرالله منشی، ۱۳۶۷: ۲۵) این گفته ی منشی نشان دهنده ی آن است که در قرن ششم در مرکز حکومت غزنوی، عربی گویی و عربی دانی از روی و رواج افتاده بود و مردمان چندان رغبتی به آن نشان نمی دادند و بیشتر خواهان نوشته هایی به زبان فارسی بودند تا عربی. در حالی که ابن مُقَفَّع وقتی دست به ترجمه ی این کتاب از پهلوی به عربی می زند که تازی گویی در اغلب نقاط رواج داشته است و خواهندگان فراوان. «و ما چون اهل پارس را دیدیم که این کتاب را از زبان هندی به پهلوی ترجمه کردند، خواستیم که اهل عراق و بغداد و شام و حجاز را از آن هم نصیب باشد و به لغت تازی که زبان ایشان است ترجمه کرده آمد. و چون عزیمت در این باب به امضا پیوست، آنچه ممکن شد برای تفهیم مُتَعَلِّم و تلقین مُسْتَفید در شرح و بسط آن تقدیم افتاد تا بر خوانندگان استفادت و اقتباس آسان شود.» (منشی، ۱۳۶۷: ۴۳) در همین دوره است که مشهورترین کتاب صوفیه در لاهور نوشته می شود. علی بن عثمان هجویری کتاب «کشف المحجوب» خویش را به زبان فارسی می نویسد. به دنبال چنین جنبش فراگیر فرهنگی و ادبی است که لاهور و مولتان و کشمیر به مرکز فرهنگ و عرفان و زبان فارسی تبدیل می شود.

حکومت غزنویان توسط سلسله ی دیگری از ترک تباران غوری از میان رفت و غوریان بر متصرفات آن ها چیرگی یافتند. شهاب الدین غوری در سال ۵۸۳ هـ.ق. حکومت غزنویان را از اساس بر انداخت و حفظ حدود و ثغور هند بر عهده اش واگذار شد، خواسته یا نا خواسته، نقش درخوری در رواج دادن زبان فارسی در آن اقلیم بر عهده داشته است. تمام غزوها و جهادهای امرای غوری و ممالیک آنان وسیله ی مؤثری شد برای نشر و گسترش زبان فارسی در سرزمین هند و شبه قاره. (صفا، ۱۳۶۶/۲: ۲۱۶)

شهاب الدین غوری شهرهای اجمیر و دهلی و بنارس و گوالیا و اکثر حوزه ی آباد شمال رودخانه ی گنگ را به تصرف در آورد و پس از شاه غوری خود، به سلطنت نشست و نخستین سلسله پادشاهی ممالیک را در دهلی تأسیس کرد. غیاث الدین بلبن یکی از شاهان همین خانواده، بنگال را گرفت و زبان فارسی را تا شرقی ترین نقطه ی هند گسترده. امیر خسرو دهلوی شاعر نامدار هندوستان که به حق، وی را طوطی هند یا سعدی هندوستان می نامند، از جمله مداحان وی به شمار می آید. (جلالی نایینی، ۱۳۶۵: ۷۴۰) امیر خسرو در سال ۶۵۱ هـ.ق. در دهلی وفات یافت و از مریدان نظام الدین اولیا، عارف نامدار فارسی زبان هند، به حساب می آید. کسی که امروز هم مزارش در هند زیارتگاه خاص و عام است. خواجه ی بزرگ شیراز، حافظ، هم در غزلی این غیاث الدین را ستوده است. در غزلی با مطلع:

ساقی حدیث سرو و گل و لاله می رود وین بحث با ثلاثه ی غساله می رود

می گوید:

باد بهار می وزد از گلستان یار وز ژاله باده در قدح لاله می رود

حافظ زشوق مجلس سلطان غیاث دین خامش مشو که کار تو از ناله می رود

(حافظ، ۱۳۷۹: ۲۲۵)

پیش از امیر خسرو، البته قدیمی ترین تذکره ی شعر فارسی نیز در ایالت سند، یعنی پاکستان و کشمیر و کجّه امروزی تألیف شده بود. محمد عوفی در سال ۶۱۸ هـ ق تذکره ی لباب الالباب را در عهد ناصرالدین قباچه در شهر بکهر استان سند نگاشته بود. با آمدن مغولان که تمامی بنیان های مدنیّت را در ایران ویران کردند و شهرهای آبادان و پر رونق و کتابخانه های پر ارج و قدر را یکی پس از دیگری به باد نهب و غارت و چپاول دادند و با بی هنری و وحشیگری و درنده خویی تمام، پشت به مسند قدرت سپردند و تمامی مناسبات اجتماعی را از اساس بازگونه کردند و « بسط زمین عموماً ... از پیرایه ی وجود مُتَجَلِّبانِ جَلَبابِ علوم و مُتَحَلِّیانِ بحلیتِ هنر خالی شد.» و « هر یک از ابناء السوق در زیّ اهل فُسوق امیری گشته و هر مُزدوری دستوری و هر مُزوری وزیری و هر مُدبری دبیری ... و هر مُسرفی مُسرفی و هر شیطانان نایب دیوانی...» (جوینی، ۱۳۶۷/۱: ۴-۵) و دیگر امیدی به بقای فرهنگ ایران و ملیّت آن باقی نمانده بود، هندوستان یکی از بزرگترین پناهگاه های دانشمندان و ادیبان و نویسندگان ایرانی شد. در ایران اکثر کسانی که از مقابل سپاه جرّار و خون ریز مغول می گریختند، به هند پناه می بردند. علاوه بر اکثر مردم عادی که ذکری از آن ها در جایی نیامده است، گروه زیادی از پادشاهان و پادشاه زادگان به دربار هند پناه بردند و در دربار غیاث الدین بلبن اقامت کردند. تنها در ملحقات «طبقات ناصری» که تألیف عین الدین بیجاپوری است نام پانزده شاهزاده آمده است که از ترکستان و ماوراءالنهر، خراسان، عراق، آذربایجان، فارس، روم و شام گریخته و از آسیب سپاه چنگیز از مرکز دولت خود پراکنده شده بودند، در عهد او به دهلی آمدند و مورد تکریم و اعزاز قرار گرفتند. غیاث الدین برای هر یک محله ای علی حده تعیین کرد؛ چنان که در دهلی پانزده محله از ایشان به هم رسیده بود: یکی محله ی عباسی، دوم محله ی سنجری، سیم محله ی خوارزمشاهی، چهارم محله ی دیلمی، پنجم محله ی علوی، ششم محله ی اتابکی، هفتم محله ی غوری ... الخ، جز این ها نویسندگان و اهل فرهنگ و قلم نیز به این دار امن روی نهادند. مهمترین آن ها قاضی منهاج السراج جوزجانی، صاحب کتاب طبقات ناصری است که در بلوای مغول به دهلی پناه برد. (صفا، ۱۳۶۶/۳: ۱۰۲-۱۰۳ نیز، فرشته، ج ۱: ۱۳۱-۱۳۲)

با این توضیح در قرن هفتم و هشتم، هندوستان جولانگاه بزرگ زبان فارسی بود که از راه مهاجرت های بزرگ از طبقات مختلف رجال و مستوفیان و دبیران و عالمان و مشایخ صوفیه و شاهزادگان فراهم آمد. دولت های مسلمان هند هم که از ممالیک و رجال ایرانی دربار آنان و یا از رجال بومی که زیر دست این رجال ایرانی تربیت شده بودند، تشکیل می شد. به جد، ناشر زبان و فرهنگ ایران گردیدند تا آن جا که اعیاد و رسوم دربار ایران را با وفاداری بسیار در آن سرزمین پذیرفتند و در نگاهداشت و پاسداری از آن از هیچ کوششی فروگذاری نکردند. حکومت مقتدری که با کوشش های قطب الدین ایبک و شمس الدین التمش در دهلی تشکیل شده بود، به زودی توانست دامنه ی قدرت خود را در بسیاری از نواحی هند گسترش دهد. چنان که در عهد سلطان محمد بن تغلق که مرکز حکومتش اجباراً از دهلی به دولت آباد در در شبه جزیره ی دکن انتقال یافت به همراه عمال دولت مسلمان، زبان و ادب و فرهنگ و تصوف ایرانی هم با خود به مرکز جدید برد و در آن جا مستقر ساخت. دولت هایی که تازه از آغاز دوره ی تجزیه ی حکومت های مسلمان هند به وجود آمدند و تا دوران تسلط ظهیرالدین بابر درمیانه ی سالهای ۹۳۲-۹۳۷ ه.ق. بر گوشه و کنار هند تسلط داشتند، همگی همان سنت دیرین سلاطین دهلی را در نگاهداشت زبان و فرهنگ ایرانی دنبال کردند. سلاطین بنگاله، جونپور، مالوه، گجرات، کشمیر، خاندیش، کلیرگه، احمدنگر، بسجاپور و غیره جملگی همین حال را داشتند. هندوستان در این دوران با تمام ذخایر و وسایل مادی و جمعیت وافر خود، در اختیار زبان فارسی و فرهنگ ایرانی بود و بر تعداد شاعران و نویسندگان معروف ایرانی در دربار آنان، روز به روز افزوده می شد (صفا، ۱۳۶۶/۲: ۲۱۴-۲۱۶). از سال ۳۸۷/۹۹۷ م. که سلطان محمود به هندوستان تاخت تا سال ۱۲۵۶ م. که ظهیرالدین محمد بابر، نبیره ی تیمور، به سرزمین هند حمله برد و شهر دهلی را گشود و واپسین پادشاه لودی را مغلوب کرد، بالغ بر ۵۳۰ سال گذشت. در این مدت تمدن ایران و زبان فارسی در قسمت های وسیعی از سرزمین هند نفوذ یافت و کاروان علما و دانشوران و ادیبان و شاعران و هنرمندان و طبیبان و سوداگران و... بدان شبه جزیره شتافتند و پادشاهان و امرای مسلمان هر یک به سهم خویش در بسط تمدن ایران دوره ی اسلامی و زبان فارسی که زبان مذهب و ادب و عرفان

شناخته می شد، کوشیدند (جلالی نایینی، ۱۳۶۵: ۷۴۱). ابن بطوطه جهانگرد و جامعه شناس مشهور قرن هشتم که به هند سفر کرده است، اطلاعات ارزشمندی در باره ی ژرفای نفوذ زبان فارسی در سفرنامه ی خویش که به عربی نوشته است، آورده و آگاهی های ارزشمندی به دست داده است. ابن بطوطه که مدت هفت سال در هندوستان به دربار سلطان محمد تغلق که از سال ۷۲۵-۷۵۲ هـ.ق. حکمرانی داشت، راه یافت و به قاضی القضاة دهلی منصوب شد و تولیت بقعه ی سلطان قطب الدین به او واگذار شد، وصفی دقیق از اوضاع یک دربار اسلامی نشان می دهد که بیانگر عمق تأثیر زبان فارسی در آن دربار است. (روح الامینی، ۱۳۶۵: ۱۳۱) بخش عمده ی سفرنامه ی ابن بطوطه در باره ی هندوستان و اشاعه زبان فارسی در آن دیار است. (یعنی از صفحه ی ۴۵۱ تا ۷۶۰) زبانی که خود وی نیز با آن در دربار سلطان، گفت و گو می کرده، آن طور که از سفرنامه بر می آید، زبان فارسی بوده است. «وی بیش از پنجاه مورد اصطلاح یا عبارت یا جمله ای را عیناً به فارسی نقل کرده و برای خواننده به عربی آن اصطلاحات را توضیح داده است.» (همان) وی در جاهای گوناگون سفر نامه به صاحبان مناصب و مشاغل ایرانی اشاره می کند که در دربار تغلق دارای سمت های مهم دولتی، دینی و تجاری بودند. آن ها پس از تحصیل در ایران، برای به دست آوردن شغل و موقعیت بهتر به هندوستان سفر کرده اند. در این میان حضور خراسانیان را از دیگر جاها چشمگیر تر می داند. او می گوید به همین دلیل هندوان همه ی ایرانیان را خراسانی می نامیدند. (همان: ۱۳۲) ابن بطوطه در سفر نامه ی خود، از اشخاصی چون عمادالدین سمنانی (ص: ۵۲۶) شمس الدین سمنانی (ص: ۵۲۸) محمد همدانی (ص: ۵۲۸) مبارکشاه سمرقندی (ص: ۴۶۴) دهقان سمرقندی (ص: ۴۶۳) شهاب الدین کازرونی (ص: ۵۱۹) علاء الملک خراسانی (ص: ۴۵۸) شیخ شهاب الدین خراسانی پسر شیخ جام خراسان (ص: ۵۴۴ و ۵۴۵) عقیف الدین کاشانی (ص: ۵۴۷) امیر امیران کرمانی (ص: ۵۶۹) امیر علی تبریزی (ص: ۵۵۳) و بسیاری دیگر از اشخاص صاحب نفوذ یاد می کند.

او نشان می دهد که چگونه عنوان های دیوانی و اداری ایرانی، در دربار و دستگاه حکمرانان هند رواج داشته است. عنوان هایی چون سپه سالار، پروانه، سرجامه دار، ارباب، امیر داد، خواندمیر، وزارت، برید، رئیس و غیره. هم چنین وی از نام های ایرانی خوراک و پوشاک و ظروف فارسی نمونه های زیادی ذکر می کند. نیز از نام های فارسی ساختمان و بناها سخن می گوید و از اصطلاحات فارسی هزار ستون، دارسرا، بارگاه، جهان بنا، انبار، دروازه، خشت، دولت خانه، سنگ هفت جوش و جز آن یاد می کند. علاوه بر این نام تعداد زیادی از کالاها و فرآورده های صنعتی و کشاورزی و ضرب المثل ها رایج زبان فارسی که در این سرزمین رواج داشته آورده است. ابن بطوطه از نام های ایرانی چون هوشنگ، کیقباد، کیخسرو، فیروز، بهرام، بهزاد، گشتاسب و غیره یاد می کند و از آبادی ها و مناطق جغرافیایی فارسی چون دولت آباد، خسروآباد، آسیاباد، سمورآباد، و جز آن سخن به میان می آورد (نک: روح الامینی، ۱۳۶۵: ۱۲۵-۱۴۱). زبان فارسی که از آغاز ورود اسلام به سرزمین هند وارد شده بود، در طی چندین قرن اندک اندک ریشه دوانید و در سده ی دهم هجری، وسیله ی تفاهم میان جماعات گوناگون هند شد. در زمان اکبر شاه که خود فرهنگ دوست و تیز بین بود، زبان رسمی شبه قاره اعلام شد. وی دستور داد تا هر جا دانشمند و هنرمندی و صنعتگری سراغ داشتند، او را به دربارش فراخوانند و در حدود پنجاه سال از دوران فرمانروایی او، زبان فارسی و فرهنگ ایرانی از هر نظر بسط و گسترش یافت و درخششی خیره کننده پیدا کرد. پس از وی جانشینانش، تقریباً همین راه را ادامه دادند و برای بسط و گسترش آن از هیچ کوششی خودداری نکردند. سهم اصلی و اساسی در گزاردن این خدمت شگرف را، البته دربار گورکانیان هند و پادشاهان دکن و امیران و بزرگانی که بیشتر از ایران به آن سامان می رفتند، عهده دار بودند. در آن زمان که ظهیرالدین بابر به هند لشکر می کشید و سلسله ی پادشاهان دکن رو به انقراض داشتند، در همان جا حکومت های کوچکی پدید می آمدند که در نگاهداشت شاعران و ادیبان ایرانی بر دیگران پیشی می گرفتند. پادشاهانی چون عماد شاهیان (۸۹۰-۹۸۰ ه.ق.) که دربار حکومت داشتند، بریدشاهیان (۸۹۸-۱۰۱۸ ه.ق.) که در بیدار حاکم بودند، نظامشاهیان (۸۹۶-۱۰۰۴ ه.ق.) که در احمد نگر حکومت داشتند، عادلشاهیان (۸۹۵-۱۰۹۷ ه.ق.) که

در بیجاپور حاکم بودند و قطب شاهیان (۹۱۸-۱۰۹۸ هـ.ق.) که در گلکنده فرمانروایی داشتند. این سلسله های گوناگون در بزرگداشت ادب و ادیبان فارسی، میراث دار پادشاهان بهمنی بودند و دربارهای خود را به وجود وزیران و منشیان و شاعران ایرانی می آراستند. گذشته از این، عالمان دینی ایرانی و مشایخ صوفیه، به ویژه جانشینان شاه نعمت الله ولی، در نزد آنان مقام و منزلتی خاص داشتند زیرا سید نعمت الله (م ۸۳۴ هـ.ق.) در حیات خود، پسرش شاه سید نورالله را به دکن فرستاد و او نزد پادشاهان بهمنی، مقامی بلند و در میان مردم نفوذ بسیار داشت. (صفا، ۱۳۶۶/۵: ۴۴۵) با تأسیس سلسله ی مغولی هند یا همان سلسله ی گورکانی هند، به دست بابر که نسبتش با پنج واسطه به تیمور می رسید، زبان فارسی به اوج شکوفایی رسید. فرمانروایی این سلسله بالغ بر ۳۴۰ سال به درازا کشید. بابر و و پسرش همایون و نوه اش اکبر و پسر او جهانگیر و اعقاب آنها، بزرگترین حامیان ادبیات و فرهنگ ایرانی بودند. تحصیلات خود آنان نیز همگی به زبان فارسی بود و آثار و اشعار سخنوران ایرانی از قبیل شاهنامه ی فردوسی، گلستان سعدی، دیوان حافظ، آثار جامی و کتاب های علمی و ادبی و تاریخ های ایرانی، در سراسر هندوستان روی و رواج یافت. نوشتن فرهنگ های گوناگون برای فهم بهتر زبان فارسی در این دوره فراهم آمد. سهم اصلی و اساسی فرهنگ نویسی فارسی با نویسندگانی است که یا هندی بودند یا از ایران به هندوستان رفتند و در آن دیار به تألیف و تصنیف پرداختند. چنان که از میان قریب به ۲۵۰ فرهنگ فارسی به فارسی، یا فارسی به زبان های دیگر فقط حدود ۴۰ کتاب به دست ایرانیان نوشته شده است. (حاکمی، ۱۳۶۶: ۱۱۹) استاد نفیسی در مقدمه ی برهان قاطع، با عنوان فرهنگ های فارسی، نام ۲۰۲ عنوان فرهنگ پارسی را نام می برد که بیشتر آن ها در سرزمین هند و به دست غیر ایرانیان تألیف شده است. (مقدمه ی برهان، ۱۳۶۳: ۷۱-۷۷) این خود نشانگر گوشه ای از همّت و تلاش همه ی اهل فکر و فرهنگ در هندوستان و اشتیاق وصف ناشدنی آن ها، برای فراگیری بهتر و بیشتر زبان فارسی و فرهنگ ایرانی در این سرزمین است.

اما اگر سرزمین هند، به همت قطبشاهیان و عادلشاهیان و گورکانیان هند، سرزمین روایی پارسی و هنر ایرانی شده بود، ایران، کشوری که همیشه سرچشمه و آبشخور آن فرهنگ و ادب بود، راه دیگری می پیمود. ایران در این زمان جولانگاه شمشیر زنان ترکمان و سرخ کلاهان و بازیچه ی تعصبات کور و بی هدف صفویان شده بود. کسانی که عرصه را بر اهل دانش و فرهنگ و ادب سخت تنگ کرده بودند. آن گونه که بیشتر سخندانان و اهل ادب و عرفان، ناچار به ترک دیار و سامان خود شدند و به دربارهای عثمانی و هند روی آوردند. صدها تن از شاعران و نویسندگان و ادیبان، ایران را وانهادند و به ویژه به هندوستان پناه بردند.

در شعر کمتر شاعر دوره ی صفوی است که این شور و اشتیاق برای ترک وطن، این «کشور بی رواج و مرز و بوم ویران» اشاره ای نتوان یافت. مثلاً آقا صفی اصفهانی که کشور بی رواج ایران را وانهاد و به هند رفت و در خدمت دو بزرگ مرد ایرانی یعنی میرزا جعفر آصف خان و زمانه بیگ به مال و مقام رسید، در ساقی نامه ی خود که در ایران سروده است، چنین می گوید:

بیاساقی از احتیاجم بر آر وزین کشور بی راجم بر آر

به هندم رسان خوش در آن مرز و بوم به ویرانه تا کی نشینم چو بوم

(صفا، ۱۳۶۶: ۴۹۲)

میر سنجر کاشانی با آن که از هند دلخوش نبود و حب وطن خاطرش را می خست، اما سرانجام ناچار به ترک وطن شد و گفت:

نبودش وطن وُسع گنجاییم به غربت از آن کرد هر جاییم

(همان)

حکیم رکنای کاشانی (م ۱۰۶۶ هـ.ق.) شاعر مشهور که چندی ملازم شاه عباس بود و سرانجام دچار بی مهری او شد، در فرجام ایران را رها کرد و به هند رفت. بعضی از شاعران معاصر وی که به مقام و مرتبه ی بلند وی، در شعر و شاعری آگاه بودند، از این پیشامد ناراحت و متأسف شدند و در باره ی قدر ناشناسی این گوهر گرانها که از روی بی جوهری او را فروختند، داد سخن دادند. «مشرقی» از جمله ی آنهاست که می گوید:

گوهری بفروخت ایران آخر از بی جوهری کز شرف شد پنجه ی خورشید ورشک مشتری

(همان: ۴۹۳)

این شور و شعف برای ترک ایران و عزم سفر هندوستان اختصاص به همین چند شاعر نداشت؛ بلکه در شعر بیشتر شاعران تراز اول فارسی، از جمله در شعر صائب تبریزی، کلیم کاشانی، طالب آملی، دانش مشهدی، محمد قلی سلیم طرشتی تهرانی، ملامحمد سعید اشرف مازندرانی و بسیار دیگر از شاعران به چشم می خورد. آنان همگی در اشعار خود آروزی ترک دیار و رفتن به هندوستان را داشته اند و از روی ناچاری کشور را و می نهادند و به آن سرزمین می رفتند. کاری که در فرجام باعث آفرینش سبکی نو در شعر فارسی شد و به سبک هندی آوازه یافت. تشویق های گوناگون و زرفشانی های پیاپی در مقدم شاعران و منشیان و نویسندگان و ادب شناسان پارسی گوی، باعث شد که آنان از مرکزهای ادبی ایران، به ویژه از شهرهایی مانند شیراز و کاشان و اصفهان و مشهد و همدان، پس از آموختن ادب، بازار کاسد ایران را رها کنند و به دربارهای هند روی آورند. نباید پنداشت که آغاز این توجه پاگرفتن دولت بابری در هند بود؛ بلکه فضل تقدم در این راه با پادشاهان دکن است که تا چند گاهی از عهد قدرت گورکانیان هند هنوز سرگرم تشویق و ترغیب گویندگان پارسی بودند و بزرگانی چون شاه طاهر دکنی و خورشاه بن قباد حسینی و ملک قمی و ظهوری ترشیزی و نظیری نیشابوری در کنف حمایت خود داشتند.

با این همه روی آوردگان به هند را، باید بیشتر در قلمرو گورکانیان و در دربارهای آنان یا در دستگاه های امارت سرداران جست و جو کرد. چنان که تعداد و ازدحام عالمان و ادیبان و نویسندگان و شاعران ایرانی در آن حریم های امنیت و رفاه شگفت انگیز است (همان: ۴۸۶-۴۸۷). تشویق و نکوداشت شاعران، به وسیله ی پادشاهان گورکانی هند و بی توجهی پادشاهان صفوی باعث شد تا گروه ها گروه از شاعران و خاندان های بزرگ ایرانی تبار که در ایران سامان اقامت نمی یافتند، از ایران بته بردارند و راه هند پیش گیرند. «چنان که گویی لاهور و کشمیر یا اگره و بیجاپور و برهانپور، شهرهای و دیارهای ایرانی است که خاندانی از این سوی بدان سوی رود و خانه و زندگی را بدانجا کشاند و همان جا رحل اقامت افکند، بپاشد و ببالد و بمیرد و به خاک رود.» (همان: ۴۸۸) آنگونه که از تذکره های این دوره، چون بهارستان سخن و تذکره ی میخانه و مآثرالامراء بر می آید، تعداد کسانی که به هند مهاجرت می کنند و در آن جا مقیم می شوند به راستی شگفت انگیز و حیرت آور است. گلچین معانی در کتاب کاروان هند خویش، به نام قریب ۸۰۰ تن از شاعران پارسی گوی هند اشاره می کند و نمونه ی اشعار آنان را به دست می دهد. علامه شبلی نعمانی نیز در جلد سوم کتاب شعرالعجم خویش نام کثیری از شاعران فارسی زبان را آورده است. (نعمانی، ۱۳۶۸: ۱-۸) در دوره ی سلطنت گورکانیان، فرهنگ و زبان فارسی در هند، به متتهای کمال رسید. لااقل ۱۸۶ سال از این دوره یعنی از فتح هند به دست بابر تا مرگ اورنگ زیب (۹۳۲-۱۱۱۸ هـ.ق). عصر طلایی ادبیات و هنر ایرانی در شبه قاره بود و مظاهر ذوق و کمال و نظم و نثر فارسی و صنایع ظریفه ی ایرانی از قبیل نقاشی و میناکاری و خوش نویسی و منبت کاری و فلز کاری و موزاییک تراشی و کاشی سازی و قالی بافی و زری دوزی و شال بافی و معماری و حجاری و گچ بری و تذهیب و جواهر سازی و زرگری و فنون موسیقی و... به کمال رسید. بنای تاج محل در اگره که یکی از آثار شگفت معماری جهان است، به دست سرمعمار آن استاد عیسی اصفهانی ساخته شد. شاهکاری که «رنه گروسه» دانشمند فرانسوی آن را «روح ایران که در کالبد هند تجسم یافته» تصویر می کند. بنای مهم دیگر تخت طاووس شاه جهان است و از شاهکارهای دیگر معماری جهان که به دست سعیدای شاعر گیلانی زرگرباشی بنیاد گرفت، همان بنایی

که نادر در تاراج دهلی آن را به یغما داد و در هم شکست. این تنها دو نمونه از هنر معماری ایرانی در هند اسلامی است. (مشایخ فریدنی، ۱۳۶۶: ۲۶) از دیگر نقاط معروف این شبه قاره چون بنگلادش و به ویژه کشمیر که مهد تمدن و عرفان و زبان فارسی است، در می گذریم و تنها در باره ی کشمیر به این نکته اشاره و بسنده می کنیم که: «کم و بیش، یک هزار از شعرای کشمیری در زبان فارسی طبع آزمایی کرده اند که احوال و آثار آنها در تذکره ی شعرای کشمیر پیر حسام الدین راشدی آمده است. در زمینه ی علوم مذهبی، تصوف و عرفان، تاریخ، فلسفه و حکمت، تذکره نگاری، لغت نویسی و شعر هزاران کتاب به زبان فارسی نوشته شده است که غالب آن ها از آرایش طبع محروم اند.» (اختر، ۱۳۶۶: ۹۶) خلاصه آن که از ترکیب و تلفیق تمدن و فرهنگ ایران و هند ملتی عظیم و پیشتاز و دولتی نیرومند، به وجود آمد که از فتح لاهور (۴۲۱هـ.ق.) تا سقوط دهلی به دست ارتش استعمارگر انگلیس (۱۲۷۴هـ.ق.) همواره و پیوسته، قدرت اول را در شبه قاره در دست داشت. (همان) با از میان رفتن و انقراض سلطنت گورکانیان و تسلط و نفوذ مستقیم و فعال انگلستان در خاک هندوستان، زبان انگلیسی به تدریج و در ظرف مدت یک قرن، قهراً جای زبان فارسی را گرفت و این میراث مشترک و ارجمند هند و ایران که نزدیک به نه قرن همواره و پیوسته، پیوند دهنده و واسطه ی تفاهم این دو ملت بزرگ بود به زاویه انزوا رانده شد و با هزار افسوس و دریغ تقریباً از رونق افتاد. با این همه نباید فراموش کرد که بعضی از علاقه مندان زبان فارسی، تا مدت ها بعد به کار پژوهش درباره ی شعر و زبان فارسی ادامه می دادند و آن را ارج می نهادند. «از باب مثال امروز ما دردست داشتن بخشی از وامق و عذرای عنصری و تحقیق عالمانه در باره ی آن را مرهون شادروان مولوی محمد شفیع لاهوری هستیم. یا کتاب بسیار با ارزش مکاتیب سنایی را از همت و کوشش نذیر احمد در اختیار داریم. شیفتگان مولانا جلال الدین از کتاب پر ارج مرآه المثنوی تألیف تلمذ حسین بهره ها می برند و کتاب عرفان مولوی از خلیفه عبدالحکیم از مآخذ معتبر برای شناخت مولانا است.» (نوریان، ۱۳۶۶: ۸۳)

از دیگر دانشمندان بنام هند که خدمات درخور توجهی به فرهنگ و زبان فارسی و رواج فرهنگ ایرانی انجام دادند، باید از علامه ی بزرگ شبلی نعمانی (۱۸۵۷-۱۹۱۴ م.) نام برد. او در مدت عمر کوتاه خود آثار ارزشمندی به زبان فارسی نوشت که بسیار در خور توجه و ستایش است. از میان آثار پر ارج او می توان به تاریخ علم کلام، سرگذشت مولانای روم، سیره النبی و نقدی بر کتاب جرجی زیدان اشاره کرد. او خود به زبان فارسی نیز شعر می سرود و دیوانی از وی بر جای مانده است؛ اما ارزشمندترین کتاب وی کتاب شعرالعجم است که آن را در پنج جلد نگاشته است و به ویژه جلد های چهارم و پنجم آن که به ماهیت شعر و شاعری و نقد شعر فارسی می پردازد، از اهمیت ویژه ای برخوردار است. وی را تنها نویسنده ی هند به شمار می آورند که تألیفات خود را از روی مبانی دقیق علمی و به شیوه ی پژوهش های موشکافانه ی غربی نوشته است. (همان: ۸۴-۸۵) اما هنگامی که مردم هند در سال ۱۹۴۷ م. استقلال خود را باز یافتند، دیگر زبان فارسی جز در میان معدود افراد و دانشوران نسل گذشته به کلی فراموش شد. آخرین شاعر پر آوازه و فیلسوف بزرگ شبه قاره ی هند، علامه محمد اقبال لاهوری است و پس از وی هیچ یک از طوطیان پارسی گوی هندوستان، دیگر نتوانستند به شیرینی سخنان امیر خسرو یا حسن دهلوی و بیدل و دیگر نام آوران پهنه ی ادب فارسی هند شکر شکنی کنند. (جلالی نایینی، ۱۳۶۵: ۷۴۶)

پس از استقلال هند و پاکستان و تبادل نمایندگان سیاسی میان این سه کشور در دانشگاه های ایران و هند و پاکستان کرسی های زبان هند شناسی و ایران شناسی به وجود آمد و استادان زبان و ادب هر سه کشور به فعالیت فرهنگی و ادبی خود ادامه دادند و تا امروز همین پیوندها کجدار و مریز ادامه دارد. هم اکنون در ۲۴ دانشگاه هند زبان فارسی در سطح کارشناسی و کارشناسی ارشد و دکتری تدریس می شود و شانزده مدرسه ی عالی و مدارس دینی هندوستان زبان فارسی آموزش می دهند. زبان فارسی از سال ششم دبستان جزء دروس انتخابی جای می گیرد. اما با سیاست های ویژه ی دولت هند در مورد آموزش زبان فارسی، تعداد فراگیرندگان زبان فارسی روز به روز، رو به کاهش است. برابر این سیاست هر دانش آموز باید دو زبان یاد بگیرد: یکی زبان مادری خود و دیگری هندی یا انگلیسی و اگر کسی مایل به فراگیری زبان سومی مانند فارسی باشد، نمره ی زبان سوم به

مجموع نمرات او اضافه نمی شود و آن درس گویا فقط درس تزیینی به شمار می آید. با این همه فراگیری زبان فارسی به ویژه در دهلی و بهار و کشمیر رواج دارد و هنوز هزاران نفر در این ایالت ها مشغول فراگیری این زبان هستند (انصاری، ۱۳۶۶: ۱۲۵-۱۲۷). با همه ی این کوشش ها و تلاش هایی که اکنون انجام می شود، زبان فارسی با آن پیشینه ی درخشان، در میان بیش از هشتصد زبان و گویشی که در شبه قاره ی هند رواج دارد، از جایگاه شایسته و بایسته ای بر خوردار نیست و حتی بسیاری از استادان این زبان در دانشگاه های این کشور نمی توانند فارسی را درست درک کنند و با آن سخن بگویند. باید تا پیش از آن که این آخرین بارقه های امید از میان برود به فکر چاره اندیشی برآمد و با ابزارهای پیشرفته ی زبان آموزی به کمک آموزش دهندگان این زبان شتافت و استادان و علاقه مندان به این میراث ارجدار را با پشتیبانی مالی و معنوی یاری کرد. چگونگی این همکاری ها و پشتیبانی ها در حوصله ی این نوشته نمی گنجد و خود می تواند موضوع نوشته های متعدد دیگری قرار گیرد که اهالی فکر و فرهنگ و آشنایان به زبان فارسی و فرهنگ ایرانی و هندوستانی باید به آن پردازند.

نتیجه

در میان اقوام و ملل گوناگون جهان، اقوام هند و ایرانی، از دیرباز بیشترین پیوندهای فکری و فرهنگی و زبانی و سیاسی و اقتصادی با یکدیگر داشته اند. این داد و ستد فکری در درازای تاریخ کهن این دو اقلیم همواره با فراز و فرودهایی ادامه داشته است. مردم ایران هم از ذوق و هنر و فلسفه و فرهنگ هند بهره ها برده اند و هم به آن سرزمین بهره ها رسانده اند. در این میان زبان فارسی البته نقش اصلی و اساسی را عهده دار بوده است. این زبان به ویژه در تاریخ ایران بعد از اسلام، نقش بسیار پررنگی در ترویج فکر و فرهنگ و عرفان ایرانی و اسلامی در شبه قاره ایفا کرده است. کتاب های بسیاری در این زمینه از دوره ی غزنویان به بعد نگارش یافته که لطیف ترین احساسات و عواطف بشری را با زبان فارسی باز تاب داده است. اوج روی و رواج زبان فارسی در شبه قاره ی هند مربوط به دوره ی گورکانیان است که هندوستان به دست بابر تسخیر می شود. در این دوران که

همزمان با روی کار آمدن صفویان در ایران است، صدها شاعر و نویسنده و عالم و عارف به هند می روند و بذر زبان فارسی را در سراسر این سرزمین می پاشند و آن را پاسداری و نگهداری می کنند. سهم هندی تباران و هندی زبانان در این راه از سهم ایرانیان مهاجر اگر بیشتر نباشد، کمتر نیست. هزاران کتاب عرفانی و تاریخی و دینی و فلسفی و صدها دیوان شعر فارسی و فرهنگ های لغت در درازای چند قرن فراهم می آید که می توان آن را بزرگترین میراث فرهنگی جهان نامید. زبان فارسی که بیش از هشت سده پیونده دهنده ی دو ملت بزرگ هند و ایران بود و میلیون ها تن با آن سخن می گفتند و می نوشتند، با نفوذ استعمار انگلیس در این کشور اندک اندک از رونق افتاد و زبان انگلیسی جای آن را فرا گرفت. اکنون گرچه دیگر امیدی به رواج دوباره ی زبان فارسی در این کشور پهناور نمی رود؛ باید تلاش کرد آخرین کورسوهای فروغ آن فرو نمیرد و وسیله ای فراهم شود تا این پستوانه ی بزرگ فرهنگی، دست کم به نخبگان و علاقه مندان این زبان در آن کشور منتقل شود.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

- ۱- آموزگار، ژاله (۱۳۷۴) **تاریخ اساطیر ایران**، ج اول، تهران: سمت.
- ۲- ابن بطوطه (۱۳۴۸) **سفرنامه ی ابن بطوطه**، ترجمه ی محمد علی موحد، ج ۲، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۳- ابن خلف تبریزی، محمدحسین (۱۳۶۵) **برهان قاطع**، به اهتمام دکتر محمد معین، چاپ پنجم، تهران: امیر کبیر.
- ۴- انصاری، نورالحسن (۱۳۶۶) **وضع تدریس زبان فارسی در هند**، "مسائل زبان فارسی در هند و پاکستان و بنگلادش"، (مجموعه سخنرانی های سومین سمینار زبان فارسی)، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- ۵- بلنیتسکی، آ. (۱۳۶۴) **خراسان و ماوراء النهر**، ترجمه ی پرویز ورجاوند، تهران: نشر گفتار.
- ۶- بهار، مهرداد (۱۳۵۱) **اساطیر ایران**، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ۷- پروفیسور محمد باقر. **تأثیر گسترش زبان فارسی در شبه قاره ی هند و پاکستان**، مجله ی بررسی های تاریخی، سال چهارم، شماره ۲ و ۳.
- ۸- پور داوود، ابراهیم (۱۳۴۲) **آناهیتا**، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ۹- جلالی نایینی، محمد رضا (۱۳۶۵) **زبان و ادب فارسی در شبه قاره ی هند**، "نامواره ی دکتر محمود افشار"، ج ۲، تهران: بنیاد موقوفات محمود افشار یزدی، صص ۷۲۹-۷۴۷.

۱۰- جوینی، عظاملک (۱۳۶۷) **تاریخ جهان گشای جوینی**، چاپ سوم، تهران: انتشارات ارغوان و بامداد.

۱۱- حافظ شیرازی، خواجه شمس الدین محمد (۱۳۷۹) **دیوان حافظ**، تصحیح بهاءالدین خرمشاهی، چاپ سوم، تهران: انتشارات دوستان.

۱۲- حاکمی، اسماعیل (۱۳۶۶) **فرهنگ نویسی در شبه قاره ی هند**، "مسائل زبان فارسی در هند و پاکستان وینگلادش"، (مجموعه سخنرانی های سومین سمینار زبان فارسی)، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، صص ۱۱۷-۱۲۴.

۱۳- دیاکونوف، ا.م (۱۳۷۱) **تاریخ ماد**، چاپ سوم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

۱۴- رنه گروسه (۱۳۶۸) **امپراتوری صحرانوردان**، ترجمه ی عبدالحسین میکده، چاپ سوم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

۱۵- روح الامینی، محمود (۱۳۶۶) **زبان فارسی در هندوستان به روایت ابن بطوطه**، "مسائل زبان فارسی در هند و پاکستان وینگلادش"، (مجموعه سخنرانی های سومین سمینار زبان فارسی)، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، صص ۱۴۲-۱۵۳.

۱۶- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۶) **روزگاران ایران**، ج ۱، چاپ سوم، تهران: انتشارات سخن.

۱۷- سعد سلمان، مسعود (۱۳۷۴) **دیوان مسود سعد سلمان**، به اهتمام پرویز بابایی، تهران: انتشارات نگاه.

۱۸- صفا، ذبیح الله (۱۳۶۶) **تاریخ ادبیات در ایران**، ج پنجم، چاپ سوم، تهران: انتشارات فردوس.

- ۱۹----- (۱۳۶۶) **تاریخ ادبیات در ایران**، ج چهارم، چاپ چهارم، تهران: انتشارات فردوس.
- ۲۰----- (۱۳۶۶) **تاریخ ادبیات در ایران**، ج دوم، چاپ هفتم، تهران: انتشارات فردوس.
- ۲۱----- (۱۳۶۶) **تاریخ ادبیات در ایران**، ج سوم، چاپ پنجم، تهران: انتشارات فردوس.
- ۲۲----- (۱۳۶۹) **تاریخ ادبیات در ایران**، ج اول، چاپ دهم، تهران: انتشارات فردوس.
- ۲۳- فرای، ریچاد نلسون (۱۳۸۳) **میراث باستانی ایران**، ترجمه ی مسعود رجب نیا، چاپ ششم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۲۴- فره وشی، بهرام (۱۳۷۰) **ایرانویج**، چاپ سوم، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ۲۵- کریستن سن، آرتور (۱۳۶۷) **ایران در زمان ساسانیان**، ترجمه ی رشید باسمی، چاپ پنجم، تهران: امیر کبیر.
- ۲۶- گیریشمن، ر (۱۳۸۳) **ایران از آغاز تا اسلام**، ترجمه ی محمد معین، چاپ پانزدهم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۲۷- مشایخ فریدونی، محمد حسین (۱۳۶۶) **پیوستگی های اردو با فارسی دری**، "مسائل زبان فارسی در هند و پاکستان و بنگلادش"، (مجموعه سخنرانی های سومین سمینار زبان فارسی) تهران: مرکز نشر دانشگاهی، صص ۲۲-۵۵.

۲۸- مشکور، محمد جواد (۱۳۴۸) **نامه ی باستان**، (مجموعه ی مقالات)، به اهتمام سعید میر محمد صادق و نادره ی جلالی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

۲۹- ----- (۱۳۶۷) **ایران در عهد باستان**، چاپ پنجم، تهران: سازمان انتشارات اشرفی.

۳۰- ملک شه میر زادی، صادق (۱۳۶۴) **تاریخ تمدن های آسیای مرکزی**، ج ۲، تهران: یونسکو و وزارت امور خارجه.

۳۱- نسرین اختر (۱۳۶۶) **گذشته و حال زبان فارسی در پاکستان**، "مسائل زبان فارسی در هند و پاکستان و بنگلادش"، (مجموعه سخنرانیهای سومین سمینار زبان فارسی)، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، صص ۹۲-۱۰۰.

۳۲- نصرالله منشی (۱۳۶۷) **کلیله و دمنه**، تصحیح و توضیح مجتبی مینوی، چاپ هشتم، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

۳۳- نعمانی هندی، شبلی (۱۳۶۸) **شعرالعجم**، ترجمه ی فخر داعی گیلانی، ج ۳، چاپ سوم، تهران: انتشارات دنیای کتاب.

۳۴- ثنوریان، محمد (۱۳۶۶) **شعرالعجم**، "مسائل زبان فارسی در هند و پاکستان و بنگلادش"، (مجموعه سخنرانی های سومین سمینار زبان فارسی)، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، صص ۸۳-۹۰.

۳۵- نهرو، جواهر لعل (۱۳۶۱) **کشف هند**، ترجمه ی محمود تفضلی، چاپ دوم، تهران: انتشارات امیر کبیر.

۳۶----- (۱۳۷۶) **ترجمه ی هاشم رضی**، تهران: انتشارات فکر روز.

۳۷- هرودوت (۱۳۶۲) **تاریخ هرودوت**، ترجمه ی غ. وحید مازندرانی. چاپ سوم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

۳۸- هینلز، جان. ر (۱۳۶۸) **شناخت اساطیر ایران**، ترجمه ی ژاله ی آموزگار- احمد تفضلی، تهران: نشر چشمه.

